

هرچه نقش‌ها ریزتر، کار سخت‌تر

اما بازار فرش مشهد دیگر رونق سال‌های گذشته را ندارد. یحیی می‌گوید افزایش اجاره‌ها، بازار را کم‌رمق کرده و خیلی از آدم‌هایی که روزی در آن رفت و آمد داشتند، حالا دیگر آنجا نیستند. خودش و پدرش از سال ۱۳۶۹ در بازار فرش کار کرده‌اند، تا اینکه پدر در سال ۱۳۹۰ دست از کار کشید و یحیی تصمیم گرفت کارگاهش را همین‌جا، کنار خانه‌اش راه بیندازد. حالا چهار نفر در این کارگاه مشغول‌اند؛ دو پسر نوجوان یحیی هم‌بینشان هستند و آرام آرام این هنر قدیمی را از پدر یاد می‌گیرند.

نگاهم را دور کارگاه می‌چرخانم. فرش‌های لوله‌شده گوشه و کنار کارگاه را پر کرده‌اند؛ آن قدر که به نظر می‌رسد سفارش‌ها همیشه همین قدر زیادند. اما یحیی می‌گوید: این طور نبوده است و مشتری‌ها کم پیدایشان کرده‌اند؛ «حالا شاید در تمام مشهد فقط حدود ۱۰۰ چین‌کش مشغول این کار باشند؛ شغلی تخصصی که حتی همین تعداد اندک هم آن قدر سفارش ندارند که همیشه دستشان بند باشد. خیلی‌ها هم در طول این سال‌ها، کار را رها کرده و سراغ شغل‌های دیگری رفته‌اند.»

خود یحیی هم بارها به رفتن از این کار فکر کرده است. او می‌گوید: سال ۱۳۸۹، وقتی تحریم‌ها زیاد شد، کارمان به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و کارگاه تقریباً خوابید. خیلی‌ها همان موقع کارشان را عوض کردند و رفتند سراغ شغل‌های دیگر. من هم به رفتن فکر کردم، ولی عشقم همین کار است و کار دیگری بلد نیستم.

شاید همین علاقه است که باعث شده امروز فرش‌ها از شهرهای مختلف راهی این کارگاه کوچک شوند. از نیشابور و سبزوار و اسفراین گرفته تا شیراز و قم؛ فرش‌ها مسافت‌های طولانی را طی می‌کنند تا به دست چین‌کش‌های اینجابر سوند و دوباره بارج‌هایی منظم تر راهی خانه صاحبانشان شوند. می‌پرسم هر فرش چقدر زمان می‌برد تا چین‌کشی شود. جوابش یک عدد مشخص نیست؛ «ممکن است چند روز تا چند ماه

طول بکشد. همه چیز به نوع فرش و میزان ناهماهنگی‌هایش بستگی دارد. هرچه نقش‌ها ریزتر باشند، چله‌ها ظریف‌تر و بافت پیچیده‌تر باشد، کار هم سخت‌تر و زمان‌برتر می‌شود.» اما درست همین‌جا، لحن یحیی عوض می‌شود. چون سختی کار در فرش‌های ظریف و پرنقش را بیشتر دوست دارد. او می‌گوید: عاشق فرش‌هایی هستم که نقش‌های ریز دارند؛ چون به نظرم هنرمندانه‌ترند. یکی از محبوب‌ترین فرش‌ها برایم «سپه‌داری سامورات» است؛ فرش‌هایی با نقش و جزئیات بسیار زیاد که شاید بافتنش حدود پنج سال زمان ببرد و چین‌کشی‌اش هم چند ماه طول بکشد.

حالا چند سالی می‌شود که یحیی نمونه‌ای از این فرش گران‌قیمت را ندیده است؛ نه به این دلیل که فراموش شده، بلکه شاید چون بافتن چنین فرش‌هایی دیگر برای خیلی‌ها آن قدرها هم صرفه اقتصادی ندارد.

از دست‌های پینه‌بسته تار به‌های خسته

یحیی در همه این سال‌ها، حدود پنجاه نفر را برای این کار آموزش داده است و حالا خودش از استادان این رشته در مشهد به حساب می‌آید. او می‌گوید: به لطف خداداد آمد کار بد نیست و کارگاه هم رونق دارد. اما در سال‌هایی که تورم هر روز شکل تازه‌ای به زندگی آدم‌ها می‌دهد، حاصل چند دهه کار برایم چیزی بیشتر از یک خانه و یک ماشین نشده است. بالبخند تلخی ادامه می‌دهد: آدم‌های این کار همه قشر ضعیف هستند. فرش‌های دست‌باف و قیمتی‌راما چین‌کشی می‌کنیم که برسد دست صاحبان ثروتمند.

حرفش که تمام می‌شود، به دست‌های پینه‌بسته خودش و بعد به فرش‌های اطراف نگاه می‌کنم. این هنر فقط سخت و زمان‌بر نیست؛ تن آدم را هم بی‌نصیب نمی‌گذارد. یحیی می‌گوید خیلی از کسانی که سال‌ها در این کار بوده‌اند، با مشکلات تنفسی و ریه‌ای روبه‌رو شده‌اند. پرزهای فرش مدام در هوا پخش می‌شوند و بخشی از آن‌ها وارد دهان و ریه می‌شود. باین حال، انگار سختی کار نتوانسته است علاقه‌شان را از بین ببرد.

کشاورزی که هنرمند شد

محسن رضائی، حدود ۱۰ سال است کنار یحیی کار می‌کند. قبل از آن کشاورز بوده، اما حدود سی سالگی وقتی با چین‌کشی آشنا می‌شود، مسیر زندگی‌اش تغییر می‌کند. او می‌گوید: این کار را بیشتر از کشاورزی دوست دارم. به نظرم یک کار هنری است. آقای یحیی تک‌تک جزئیاتش را به من یاد داد و من هم خوشم آمد.



هنری که به ارث می‌رسد

آن طرف‌تر، دو نوجوان مشغول کارند؛ مبین و متین پسران نوجوانان آقای یحیی که از کودکی کنار دست پدرشان نشسته‌اند و قدم به قدم این کار را یاد گرفته‌اند. برای آن‌ها کارگاه فقط محل کار پدر نیست؛ بخشی از خاطرات کودکی‌شان همین‌جا، میان قالی‌ها و صدای چکش‌ها شکل گرفته است.

البته یاد گرفتن این کار برایشان از همان ابتدایی در درس نبوده. اشتباه و خراب‌کاری هم کم نداشته‌اند. گاهی یک بی‌دقتی کوچک باعث می‌شود بخشی از کاری که انجام داده‌اند دوباره از اول اصلاح شود؛ یعنی زمانی که باید صرف یک قسمت می‌شده، دوباره می‌شود. متین حالا آن قدر با این کار خو گرفته که آینده‌اش را هم دور از آن نمی‌بیند. می‌خواهد راه پدرش را ادامه دهد و مثل او در این کار استاد شود.



خانه آخر؛ آرایشگاه فرش

اما مسیر فرش در این کارگاه به چین‌کشی ختم نمی‌شود. بعد از اینکه فرش روی تخته پهن می‌شود و ناهماهنگی‌هایش اصلاح می‌شود، راهی کارگاه کناری می‌شود؛ جایی که مرحله پرداخت انجام می‌شود. صاحب این کارگاه هم یحیی ضیایی است و تنها یک نفر در آن مشغول کار است؛ علی اصغر اسداللهی، متولد ۱۳۴۹، مسن‌ترین عضو این جمع و یکی از باتجربه‌ترین افراد کارگاه. آقای اصغر حدود سی سال در بازار فرش کار کرده و حالا پنج سالی می‌شود که اینجا مشغول است. فرش را روی تخته پهن می‌کند، دستگاه را در دست می‌گیرد و آرام روی سطح آن حرکت می‌دهد. خودش کارش را به کاریک آرایشگر تشبیه می‌کند؛ «من مثل آرایشگرم. پرز و پشم اضافه قالی را با این دستگاه می‌گیرم.»

اما این آرایش، آن قدرها هم که از دور به نظر می‌رسد، ساده نیست. دستگاه باید بازوی به‌دقت روی فرش حرکت کند. کوچک‌ترین اشتباه می‌تواند به جای مرتب کردن پرزها، به بافت فرش آسیب بزند و آن را نازک و به اصطلاح توری کند؛ اتفاقی که می‌تواند زحمت بافنده،

چین‌کش و پرداخت کار را در یک لحظه از بین ببرد. فرش اما بعد از عبور از دست این آدم‌ها، آماده رفتن است؛ فرش‌هایی که شاید صاحبش تنها نتیجه نهایی را ببیند، نقش‌های تمیز و مرتب و سطح یکدستش را، بی‌آنکه بداند پیش از رسیدن به خانه او، چند دست با دقت روی تار و پودش کار کرده‌اند.

